

ثامن ان لا تعلقوا بمد ورو ^{خا}
عاشر اندر نون وان لا ^{بوخلن}
 یست جایز و قی بر لای اذ عزیز
 لای نه است ان زان میکن تمیز
 که ضرورت باشد از قطع نفس
 بر سر ان با عاده و قی بس
 غیر این مقطوع باشد در کلام
 مختصر که رید باقی والسلام
 پیشوایان زمانه اهل دین ^{فی مراتب الوقوف}
 چون چیزی صاحب علم یقین
 بهر وقف اندر کلام کردار
 این چنین دادند مراتبها قرار
 و قفر چار است مراتب و قیج ^{تامة}
 تامة کافی حسن دیکر قبیح
 تامة برجایست باشند ان کلام
 تعلق لفظ معنیست تمام
مثل یوم الدین که تا انجاننا ^{تامة}
 بعد ایانک نعبد در رعایت
 تامة و قی مطلق لازم بود
 ابتدا ما بعد و در جازم بود
 پیشتر بر اس آیات آمده ^{الکافی}
 ان باشد بما بعدش ذکر
 نسبتی ماند ز معنیست مکر
لیک

لیکن اندر لفظ تعلق نبوش و قی جایز هم مجوز باشد
مثل بر لاریب فیه و قی بین ^{الحسن}
 ابتدایکو هدی لمتقیین
 باشدش لفظ تعلق مرئنا
 لیکن بود ان تعلق معنوی ^{مثل}
 بسم الله و صفی بشنوی
 از پس این جای نبود ابتدا
 چون صفت در پس بود عودش
 و قی حسن بر مثل رب العالمین
 ابتدا الیه و جهر در این
 باشد انجا موضع و قی قبیح ^{فی القبیح}
 در کلامش معنی نبود صریح
مثل و قی بر لیس مالک ربین
 نه اضافه غیر مفهوم است این
 بر چنین موضع بود و قی جزا
 لیکن با ضیق نفس و قی مجاز
 و قی وصل عود باشد در قبیح
 لا ضرور له ابتدا بنود ملیح
 پس بود القصه لازم اجتناب
 از چنین وقف بود در رضوا
 فصل نکتی عامل از معمول مکر
 مبتدرا با خبر باش از خبر
 هم سازی توجدا شرط از جزا
 از صله موصول وصلنا سزا